

زینجمله کر گذشت تمدن پدید نیست اسم است و نیست رسمی از و در میان همی  
 اشراق لب ببیند و مگویش ازین سخن کاینوضع بوده است و بود جاودان همی  
 روشن نگردد این افق تیره سیاه تاجهل در محیط بود حکمران همی  
 دارم امید آنکه بینم بچشم خویش اسوده در پناه عدالت جهان همی  
 کر اسمان قصیده اشراق بشنود اختر کند تثار چنو خوش بیان همی  
 ملایر بیست و ششم اسفندار ۱۳۰۵ جلالی

« عبد الحمید - اشراق خاوری »

## لطیفه غیبی

دنباله شماره ۱۰ از سال ششم

و همچنین قصه اصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان علیه السلام  
 که با وجود مسافت چندین روزه در خصوص آوردن تخت بلقیس  
 بخدمت عرض نمود که (انا اتيك به قبل یرتد اليك طرفك) این هر دو  
 برهان قاطعند که خرق عادت از صالحین است اگر چه معصوم نباشند  
 جایز الصدور است و هر کس او را تصفیه اگر چه برسبیل اتفاق دوروزی  
 دست داده باشد حدس درست و رؤیای صادق در خود ملاحظه  
 مینماید و هرگاه کسی در عبادت خرق عادت کند چنانچه ابراهیم ادهم  
 کرد برای او خرق عادت میکنند و رزق او بطریق خرق عادت میرسد  
 چنانکه در بیابان مکه بی زاد و راحله قدم نهاد و اب از چاه بی دلو و  
 رسن بالا میامد در این درگاه اجر هیچکس ضایع نمیماند بقدر آنچه  
 فرمان میبری فرمانروا گردی و حکایت متمم فیروز که در آخر اصول  
 کافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند در وصف او  
 که از عبادت و ریاضت حالش بمرتبه ایست که هرماه يك عمره از سند  
 بجای آورد مؤید این معنی است که خرق عادت از صالحین است صادر  
 میشود اگر چه بمنصب عالی امامت مشرف نباشد و همچنین آن حدیث

دگر که آن سرور از شخصی (۱) سؤال فرمودند که چگونه صباح کردی جواب عرض کرد که چنان میبینم که گویا اهل جنت متمتع درجنتند و اهل نار معذب در نارند و صراط و میزان را معاینه میبینم که قائمند حضرت فرمودند که هر کس میخواهد مؤمن واقعی را ببیند نظر باین مرد کند نیز دلیل است زیرا که انشخص دعوی کشف نمود و حضرت تصدیق فرمودند و اگر دعوی او باطل بود بایست رد فرمایند و تصدیق انحضرت حجت است و بعضی از معتزله که میگویند خرق عادت از غیر انبیا نمیشود و شرذمه میگویند از غیر معصوم جایز الصدور نیست والا معصوم با غیر معصوم و امام بغير امام مشتبه میشود این جماعت ربط باحدیث اهل بیت ندارند و رتبه امامت را نمیدانند که خرق عادت از هیزم کشان مطبخ حضرات علیهم السلام صادر میشود و دربانان ایشان چنانچه در این اوان مولانا محمد باقر خراسانی نوشته بحقیق نمود بخط شیخ بهائی ره که در رد جماعتی که منکر این بودهاند که بایزید هیمه کش مطبخ حضرت باقر علیه السلام و معروف کرخی دربان حضرت رضا علیه السلام بودهاند بدلیل و برهان ثابت کرده بود که از خادمان و صاحب حالات غریبه و مقامات عجیبه بودهاند و هر کس فیض دارد از اطاعت حضرات است که منتهی بحضرت امیرالمؤمنین (ع) و از آنجا بحضرت رسول [ ص ] و از انحضرت بمبدأ اعلی چنانچه نامن الاثمه علیه السلام در عیون الاخبار میفرمایند (کلامنا کلام جدنا و کلام جدنا کلام الله) باری منصب امامت منصبی است جلیل القدر کما

(۱) مراد زید است که جناب مولوی قدس سره المعنوی در مثنوی قصه را با بیانی شیرین برشته نظم آورده میفرماید  
گفت پیغمبر صباحی زید را      کیف اصبحت ای رفیق باصفا  
گفت عبدا مؤمنا .. الخ

حرره العبد عبدالحسین

قال الله تعالى ( واذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال انى جاعلك  
 للناس اماما قال ومن ذرىتى قال لا ايتال عهدى الظالمين ) از جمله علامات  
 منصب امامت آنستکه باید امام علم ماضى و مستقبل و علم جمع مایحتاج  
 الیه امت داشته باشد و فصل الخطاب باشد یعنی زبان جمیع طوایف  
 حتى و حوش و طیور را بداند و محدث باشد یعنی روح القدس که ملائک  
 است اعظم از جبرئیل با امام حدیث میکرده باشد بدون اینکه حضرت  
 او را سید و در لیلۃ القدر اجال و ارزاق و متایا و لایای انسال بخدمت  
 حضرت اعلام میکرده باشد چنانچه ( تنزل الملائکة و الروح فیها باذن  
 ربهم من کل امر ) اشاره بانست و کتاب علی که عبارت از مخفیاتی است  
 که حضرت رسول [ ص ] بخصوص بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 اعلام فرموده اند و مصحف فاطمه علیه السلام که عبارت از کلامی است  
 که بعد از وفات سید کاینات روح القدس با حضرت القانوده و ان سیده  
 بزبان قلم حضرت امیر المؤمنین [ ع ] داده این هر دو نزد امام باشد  
 و مختون از ماعد متولد شده باشد و علم جدید هر شب جمعه از مبدأ فیاض  
 بواسطت روح القدس باشان میرسیده باشد و اینها و غیر ذلک از علامات  
 امامت است چنانچه در کتاب حجة کافی مسطور است که همین خرق عادت  
 تنها که کار در بانان ایشان است مقصود از این تطویل اینکه طریقه حقه  
 عرفا موافق مذهب حق اثناعشری است انشاء الله و سنی و سایر فرق  
 مخالفین صاحب قلب سلیم نخواهند بود در دنیا قلب سقیم و در عقبی  
 درک جحیم خواهند داشت وجهی که ندارند طریق عرفا طور مخالفین  
 است از کم تبعیها است \* چه بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست  
 سخن شناس نه دلبر! خطا اینجاست \* کار پاکانرا قیاس از خود مگیر \*  
 گرچه باشد در نوشتن شیر شیر \* الهم احفظنا من التعصب و العناد  
 بحرمة محمد و اله الامجاد [ ۵۸ ] جوینها بستم از دیده بدامان که مگر  
 \* در کنارم بنشانند سهی بالائی بدانکه در صدور افعال اختیاری از  
 عبد چهار چیز باید اول علم بنفع یا دفع مضرت ۲ خواهش که مشیت

ویند ۳ اراده و فرق میان اراده و خواهش ظاهر میشود در روز  
یوم واجبی از برای گرسنه که خواهش هست اراده نیست و حرکات  
بضلات و امضای آن فعل و امور چهار گونه بر یکدیگر مترتب است  
چون سالك تصور نفعی که وصال محبوب مطلوب حقیقی است و  
همی بالا در کنار نشانیدن عبارت از انست این است که می گویند چون  
لشون وصال اب از جویبار دیده میخورد از اینجهه من مدار خود را  
ر گریه نهاده ام که شاید ای بر روی کار اید چنانچه در موضوع  
یگر گفته « کشتی باده یاور که مرا بی رخ دوست \* کشته هر گوشه چشم  
ز غم دل دریائی » و این بیت تاکید معنی سابق میکند یعنی آنچه از باده  
مرفت بیخود کند که مرا یگبار گی از غرقاب مهالك کثرت بساحل  
وحدت برساند که جذبه من جذبات الحق یوازی عمل الثقلین

بخور می تاز خویشت و رهاند وجود قطره با دریا رساند  
منی هر حاسه از حواس من برای می رود چنانچه « کشته هر گوشه  
چشم از غم دل دریائی » اشاره باین است که مرا یگباره بسبب جذب و  
بیخودی از این غرقاب کثرت و رهان و بساحل وحدت رسان  
۵۹ « کرده ام توبه بدست صنم باده فروش \* که در می نخورم بی رخ نرم ارائی  
منی در شرع طریقت بدست و اصل و کامل که از باده می معرفت  
م خوش و دیگران را از سر جوش می معارف تر دماغ می سازد  
و به کرده ام که سر معرفت جائی اشکار نکم مکر وقتی که بزم  
رائی بوده باشد یعنی سخن فهمی اهل دردی صاحب ذوق و وجدی  
بخته سوخته که چاشنی این باده بکام جانش رسیده باشد زیر آه  
سزار بلند و معنی ارجمند بنا اهل گفتن ظلم است کما قال عیسی  
لی نبینا و علیه السلام « لاتعطوا الحکمة غیر اهلها قد ظلموها و اولانتمعوا  
من اهلها فظلموهم » و ناظر بر این حدیث مشهور است « لو علم ابو ذرما  
ی قلب سلمان لقتله او اکفره »

بیمانی نگردي در ره عشق زبان جمله مرغان را چه دانی

سان الغیب این معنی را مکرر فرموده

میخانه چه خوش گفت بدردی کش خویش

که مگو حال دل سوخته با خامی چند

مدعی نگوید اسرار عشق و مستی

تا بیخبر بمیرد در عین خود پرستی

(۶) سر این نکته مگر شمع برآرد بزبان

و نه پروانه ندارد بسخن پروائی

بدانکه سلطان عشق را دووجه است از حیث عاشقی مقتضی احتقا

بطونست و از جهت معشوقی و حسن مقتضی ظهور که کنت کنزا

خفیا فاحیبت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

مگو رو تاب مستوری ندارد \* چو در بندی زروزن سر برآرد

بهمه حال وقتیکه عاشق با معشوق متحد باشد یعنی عاشق برنگ

معشوق برآمد مثل آهن در آتش که خلق آتش گرفت هرچه عاشق

میگوید حقیقه معشوق گفته

چون ناله بلبل ز بی گل شنوی گل گفته بود گرچه زبلبل شنوی

و الا کجا قبل از این عاشق را ساز و برک سخن است و از اینجا

است که من عرف الله کل لسانه یعنی وقتیکه بمرتبه وصول که تخلقوا

باخلاق الله است نرسیده باشد و خواهد بزبان خود سخن گوید و

این که گفته اند من عرف الله طال لسانه یعنی وقتیکه بمرتبه وصول

رسیده بلسان حق حرف زند و این یکی از وجوه توفیق میان این دو

حدیث است پس معنی این بیت اینکه مگر سر عشق شمع بزبان آورد

یعنی هرچه عاشق گوید در معشوق گفته باشد که بمرتبه اتحاد رسیده

که رگ از لیلی کشاد و خون از مجنون و الا وقتیکه عاشق بدین

درجه راه نیافته باشد مثل پروانه که هنوز رنگ معشوق نگرفته در مرتبه

کل لسانه محبوس است کجا پروای سخن دارد

(۶۱) سخن غیر مگویان معشوقه پرست کز می و جام میم نیست بکس یروائی  
 شرط دیگر از آداب راه سلوک است که باید سالک وجهه  
 همتش متوجه بر غیر مطلوب حقیقی نباشد تا بحدی که اگر  
 کونین بر او عرض نمایند نظر التفات بر آن نماید و باید دانست  
 که شهود صرف مطلوب حقیقی بر آن صورت مثالی متصور نیست که  
 آن حقیقه جمعول ذهن است کما قال باقر علوم الاولین و الاخرین  
 « کلبا میز نموه باواهاکم باذق معاینه فهوه خلوق مصنوع مثلكم مردود  
 علیکم » و لهذا در مصرع دوم معشوق را قرین جام می که صورت مثالی  
 دارد و صاحب مقدار است یعنی متکم است و مثل مجرد صرف بی  
 مقدار نیست انداخته و همچنانکه مراد از جام باده است که در جام  
 است از صورت مثالی است که معشوق باشد و مراد از می همان نشئه  
 معشوقیست تا منافی مصرع اول نشود که گفت سخن غیر معشوق با  
 من بگوئید و در مصرع دوم سخن جام که غیر معشوق است خود  
 گفته میتواند بود که مراد از جام قلب عارف باشد که مالا مال می  
 معرفت است و سالک از بدو سلوک دل و دلداری در نصب العین  
 اوست تا زمانی که از انبیت و لوت اثنبیه پاک گردد و ظاهر و مظهر  
 و جالی و مجلی در نظرش بالکلیه مرتفع شود و بجز یک نور مطلق  
 در پیشگاه خاوت خیالش جلوه ظهور نبخشد پس دل را از آن حیثیت  
 که دلداری در اوست دوست دارد و لهذا غیر معشوق کسی را دوست  
 نداشته « دل داغ تو دارد ارته بفروختمی \* در دیده توئی  
 اگر نه بر دوختمی \* جان همدم است ورنه روزی صدبار \* دریش  
 تو چون سپند بر سوختمی \* شعر (۶۲) نرگس ار لاف زد از شیوه  
 چشم تو مرنج نروند اهل نظر از بی ناینائی نرگس هر چند به  
 صورت چشم دارد اما از حقیقت بینائی و بصارت بی نصیب است هم  
 چنین ادم صورتان که از معنی انسانیت خالی اند و این جماعت انسان

بالقوه اند مثل خورد و گندم سبز که انرا گندم میگویند باعتبار اینکه  
اگر بکمال خود رسد گندم خواهد بود \* شده زاهد به هوای  
کل رخسار حبیب همچو نرکس همه تن دیده ولی نایب است کیرم  
که مارچوبه کند تن بشکل مار کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر  
یار اما گویا سنت سنیه الهی بدان جاری شده که در برابر هر محقی  
باطلی و در مقابل موسی فرعونی و در برابر جناب محمدی صلی  
الله علیه و اله ابو جهل و ابو لهبی باشد

درین چمن کل بیخارکس ندید آخر چراغ مصطفوی باشرار بولهی است  
چنانچه بعضی که تتبع احادیث اهل بیت نکرده اند و بیچند مسئله  
که از حیض و طلاق ان هم ناپخته حفظ نموده اند خود را فقیه  
تصور نموده هر جا حدیثی در مدح فقه و فقها واقع شده مثل (اذا  
مات فقیه تلم فی الاسلام ثلثة لا یسدها شیئی) در شان خود وارد می  
دانند و حرفی که از تهذیب اخلاق و تزکیه نفس از کسی شنیدند  
زبان بطعن او می کشانند که این صوفیست و در کتاب کافی بابی در  
مذمت صوفیان مذکور است معنون بیاب دخول الصوفیه عن ابی عبدالله  
علیه السلام و از حقیقت غافلند که مدار بمعنی است نه بلفظ چه هر  
کس که در تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و تجافی از دار غرور و  
استعداد به سرای سرور میکوشد و اقوال و افعال خود را مستند به  
سنت سنیه سید کائنات و اولاد اطهار می نماید او را شیعه و پیرو  
حضرت باید دانست چنانچه در کلام ائمه اطهار واقع است که  
شیعه ما کسی است که در اقوال و افعال پیرو ما باشد نه اینکه بزبان  
می گفته باشد که من شیعه ام و اعمال و اقوالش خلاف فرموده ما  
باشد باید دانست که خلفای بنی عباس که غصب حق حضرات ائمه نمودند  
میخواستند که در علم ظاهر شریعت کسی رجوع بحضرت ننماید و  
اثار حضرات محو و منسی شود چنانچه متوکل عباسی اب بکر بلای معلی

بست « یریدون لیطقوا نورالله باقواهمم والله متم نوره ولو كره المشركون »  
 باینجه ابوحنیفه و تلامذه او مثل محمد شبلی و ابویوسف و همچنین  
 شافعی و مالک و احمد حنبل را نصب نمودند که مردم در علم ظاهر  
 شرع رجوع بانها نمایند - و در علوم باطن مثل استجاب دعا و  
 استشفای امراض از قبیل سفیان ثوری و امثال او را بریای داشتند  
 و صومعها و بقعها برای ایشان بنا کردند و این جماعت صوف پوشیده  
 در صورت اهل آخرت و زهاد خود را وانمودند که مردم در علوم  
 باطن نیز انها را مرجع ساخته بهیچ وجه ظاهراً و باطناً اقبال بحضرات  
 نمایند هر گاه حال بدینموال بوده باشد همچنان صوفی که مخالف  
 حضرات ائمه باشد ملعون ابد است چه از مقوله مسجد ضرار است که  
 در مقابل مسجد قبا بنا نموده باشند و از این قبیل مذمت فقها بسیار  
 در احادیث واقع است مثل « سیاتی زمان علی امتی لایقی من الاسلام  
 الا اسمه ولا یقی من القرآن الا رسمه فقهاء تلك الزمان شر فقهاء  
 الارض خرجت منهم الفتنة والیهم تعود » و در جامع الاخبار که از تصنیفات  
 صدوق است اینمعنی وارد است و همچنین در احادیث واقعت که  
 وقت ظهور صاحب الامر علیه السلام اول کسی که بمحاربه آنحضرت  
 برخیزد فقها باشند و آنحضرت ایشانرا در ابتداء بضر ب تیغ خود  
 بدرک اسفل روانه سازند و شك نیست که این مذمت فقها در احادیث  
 واقع شده فقهای مخالفند مثل فقهای اهل سنت که منشعب بچهار فرقه  
 اند و ساحت دیار فقهای اثناء عشر از غبار این مذمت پاکست و هکذا  
 مذمت صوفیه که در بعضی احادیث است مراد همین جماعتی است که  
 مخالف و مجادل حضرات بوده اند و بالفعل بر خلاف طریقه حقه  
 اثنا عشریه هستند نه جمعی که در اقوال و اعمال و فروض و سنن  
 کمال پیروی بحضرت ائمه اظهار نمایند و همین که در ذکر دوام  
 و تطهیر لقمه و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق کوشند ایشان راصوفی



نام گذاریم و کمر عداوت بسته بنزاع و جدال با ایشان بر خیزیم و  
 طرد نماییم که دو سه مسئله از کتاب تجارت و معامله فرا  
 گرفته ایم اگر همه هزار نوع افعال ذمیمه مخالف سنت سنیه حضرات  
 داشته باشیم تفضیل دهیم خود را بر جمعی که نام ایشان صوفی کرده  
 باشیم و کمال پیروی حضرات ائمه از ایشان ملاحظه شود بمحض  
 اینکه ما فقیهیم و ایشان صوفی این معنی موافق کدام حساب و کدام انصاف  
 و کدام قانون و فهمید گيست با آنکه شيخنا البهاء الملة والدين در شرح اربعين  
 و غير ان تصريح فرموده اند که در صدر اسلام کسی را فقیه می -  
 گفتند که عالم با فادات نفوس و داء دنیا بوده و تصفیه سر خود را از  
 اخلاق ذمیمه نموده بالکلیه اقبال بجناب احدیت کرده بعبادت پروردگار  
 خود قیام مینموده است پس معلوم شد که مدح و قدح از برای هر  
 دو طایفه واقع شده چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند  
 که ما التصوف ان حضرت فرمودند که تاؤه توبه و صاده صفاء و واوه  
 و فاء و فاؤه فناء پس مدار بر معنی و تبعیت و پیروی حضرات ائمه  
 معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است در اقوال و افعال  
 و تسمیه محل اعتبار نیست باید عارف بصیر و ناقد خیر تسمیلات  
 شیطانی و پیروی کم مایه کان و جمعی که ظرس قاطعی در علم  
 ندارند و حب ریاست و محبت شهرت که از مقوله بول کردن در  
 چاه زمزم است. انهار از معنی غافل نموده بصورت اکتفا کرده اند از راه  
 نز و دنور علم مستفیض شده طریقه اصحاب عصمت را معیار داندهر که بانطریق  
 است او را مهتدی داند بهر نام که خواهد بخواند و خلاف انرا از اهل  
 خلاف داند والا نام تصوف بر دیگری بستن و مذمت کردن و فقه بر  
 خود چسبانیدن و مدح نمودن دخل بمبحث ندارد چه مدار بر معنی  
 است نه بر نام

کوئیا باور نمیدارند روز داوری کاینهمه قلب ودغل درکار داوره میکنند  
 فاء وقاف وهاء فقه حروف نورانیت نیست وتراء وصاد وواو و  
 قای تصوف حروف ناربه وظلماتیه نمیباشد اما چه سود

حسود پست فطرت چون نبیند عیب در ظاهر  
 بگوید خصم من بد باطن ومن عالم الغیب  
 منکران چون دیده شرم وحیا برهم نهند  
 تهمت السودکی بر دامن مریم نهند  
 چون حسود از عیب ظاهر میشود رسوای شهر  
 پست فطرت زین سبب تهمت به باطن میزند  
 اژندگی با تو بگفتم غم دل ترسیدم  
 که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است  
 والسلام علی من اتبع الهدی

## (بختیار نامه)

شرح ذیل راجع ببختیار نامه از نین گراد از طرف یکی از  
 مستشرقین رسیده است و اهمیت این کتاب را تا درجه ثابت میکند :  
 ما انتظار داریم مستشرق محترم نگارنده این مسئله را که ایا در چه  
 زمان مجدداً بختیار نامه بفارسی ترجمه شده و مترجم کیست اگر  
 دسترس دارد بنکارد در هر حال بجای تأسف است که این کتاب  
 بزرگ و افسانه اندر زامیز ایرانی با اینکه در همه دنیا مشهور است تا  
 کنون در ایران اسمی هم ازان در کار نبوده (وحید)  
 آقای مدیر محترم وحید دستگروی

در مجله محترم شماره ۲ - ۳ اردی بهشت و خرداد ۱۳۰۵  
 صفحه ۱۸۸ در تحت عنوان « بختیار نامه » مقدمه قبل از داستان  
 دیده شد دران طبع و انتشار بختیار نامه را بمدرسه شرق و مطبعه